

کفایت رضایت باطنی مالک در نفوذ معامله به مال غیر

محمدباقر یارساپور^۱

چکیده

قانون مدنی معامله به مال غیر را جز به عنوان ولایت یا وصایت یا وکالت، فضولی و غیرنافذ می داند؛ هرچند صاحب مال باطناً راضی باشد. قانون گذار در این مورد از نظریه اکثریت فقیهان امامیه پیروی کرده است که معتقدند در معامله‌ای که موضوع آن مال دیگری است، رضایت باطنی مالک در هنگام عقد به تنهایی نمی تواند به نفوذ آن بینجامد، بلکه باید این رضایت به گونه‌ای اعلام شود. شیخ انصاری از معدود کسانی است که رضایت باطنی مالک را در چنین معاملاتی کافی می داند و بر این باور است که معاملات یادشده موضوعاً از قلمرو عقود فضولی خارج است. این به آن معنی است که از دیدگاه وی با وجود رضایت باطنی مالک، اعلام آن به وسیله مبرز خارجی (اجازه) ضرورت ندارد. دیدگاه شیخ پس از وی مورد نقد جدی از سوی صاحب نظران قرار گرفت که در این مقاله نویسنده ضمن تبیین نظریه شیخ به نقدهای وارد بر آن پرداخته و در مقام دفاع از دیدگاه این فقیه به آنها پاسخ داده است. در یک جمع بندی از مطالب ارائه شده، این نتیجه به دست آمده است که برخلاف نظر مشهور، إذن و اجازه جنبه اخباری و اعلامی داشته، صرفاً وسیله‌ای متعارف برای کشف رضایت باطنی شمرده می شود. بنابراین، چنانچه در هنگام انشای معامله‌ای که نسبت به مال دیگری انجام می گیرد رضای باطنی مالک وجود داشته باشد، باید حکم به نفوذ آن نمود، و بر مالک لازم است که به آثار آن ملتزم باشد.

واژگان کلیدی: اجازه، إذن، تنفیذ، رضایت باطنی، طیب نفس.

مقدمه

یکی از مسائلی که در بحث پیرامون معاملات فضولی مطرح می‌شود این است که چنانچه شخصی مال دیگری را بدون داشتن سمتی از طرف مالک مورد معامله قرار دهد، ولی هنگام عقد مالک باطناً به آن رضایت داشته باشد، آیا چنین معامله‌ای صحیح و نافذ است؟ یا اینکه معامله یادشده داخل در معاملات فضولی بوده، فقط با اجازه بعدی مالک نافذ خواهد شد. به عبارت دیگر آیا در فرض مسئله، رضایت باطنی مالک می‌تواند همانند اذن او مؤثر باشد؟ یا اینکه برای نفوذ عقد باید مالک رضایت باطنی خود را به وی به نحوی ابراز نماید.

قانون مدنی در ماده ۲۴۷ به‌طور صریح رضایت باطنی مالک را در معاملاتی که موضوع آن مال غیر است کافی نمی‌داند و معامله را صرفاً در صورتی نافذ و صحیح اعلام کرده است که مالک یا قائم‌مقام او پس از انشا آن را اجازه دهد. همچنین مطابق ماده ۲۴۸ از قانون یادشده، اجازه مالک نسبت به معامله فضولی به لفظ یا فعلی که دلالت بر امضای عقد نماید، حاصل می‌شود.

نویسندگان قانون مدنی در این مورد از نظریه اکثریت قریب به اتفاق فقیهان امامیه پیروی کرده‌اند که نفوذ عقد را موقوف به این می‌دانند که مالک یا قائم‌مقام او پس از عقد آن را اجازه دهد؛ یعنی به نحوی رضایت باطنی خود را ابراز نماید.

شاید بتوان گفت نخستین فقیهی که به‌طور صریح با دیدگاه مشهور در این مورد مخالفت کرده، محقق اردبیلی است. فقیه یادشده بر این باور است که چنانچه فضول هنگام معامله به رضایت باطنی مالک علم داشته باشد، آن معامله نافذ است و نیاز به تصریح مالک یا توکیل او نیست.^۱

پس از محقق اردبیلی، شیخ انصاری با گسترش نظریه وی دست به ارائه نظریه‌ای بدیع زده است که طبق استقرایی که در اقوال فقیهان پیش از او انجام گرفته، مشابهی برای آن یافت نشده است.

۱. احمد، اردبیلی، مجمع الفائدة والبرهان، ج ۸، (قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ ۱، ۱۴۰۳ ق)، ص ۱۶۰.

شیخ در این باره می‌نویسد: «قول اقوی به نظر من (اگر موجب خروج از ظاهر کلمات فقهای امامیه نشود) آن است که چنین معامله‌ای نیازی به اجازه بعدی مالک ندارد. بلکه رضایتی که مالک مقارن با عقد داشته برای نفوذ چنین عقدی کافی است؛ خواه فصول به هنگام عقد از آن آگاه باشد یا بعد از عقد معلوم بشود و یا حتی بعد از عقد نیز معلوم نگردد. در این صورت بر مالک است که بین خود و خدایش به آنچه بدان راضی بوده ملتزم گردد و آثار یک عقد صحیح را بر آن مترتب سازد»^۱.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، شیخ رضایت باطنی مالک در هنگام عقد را همانند إذن او برای نفوذ عقد کافی می‌داند. البته او بر نظر خویش به دلیل مخالفت آن با دیدگاه اکثریت فقیهان امامیه پافشاری نمی‌کند.

شایان ذکر است که دیدگاه شیخ انصاری چندان مورد استقبال فقیهان پس از او قرار نگرفت. شاید بتوان گفت که امام خمینی تنها فقیهی است که با شیخ هم‌عقیده بوده و در راستای تحکیم میانی نظریه او تلاش کرده است.

در این مقاله نویسنده به تحلیل این نظریه پرداخته و ضمن تبیین نقدهای وارد بر آن، پاسخ‌های مناسب را در هر مورد ارائه داده است. پیش از ورود به بحث، یادآوری این نکته لازم است که در این مقاله نویسنده صرفاً موضوع را فارغ از جنبه‌های اخلاقی و کیفری و تنها از بُعد حقوقی مورد مطالعه قرار داده است. چه، به لحاظ اخلاقی آنجا که شخصی بدون احراز إذن یا رضایت باطنی مالک، معامله‌ای را نسبت به مال او انجام می‌دهد، به‌طور مسلم عمل او به لحاظ اخلاقی قبیح است و از جنبه کیفری نیز تحت شرایطی می‌تواند عنوان مجرمانه داشته باشد. ولی آنچه در اینجا مورد توجه قرار گرفته، این است که اگر هنگام وقوع معامله، مالک در واقع و مقام ثبوت به آن رضایت داشته باشد، آیا چنین معامله‌ای در زمره معاملات فضولی قرار می‌گیرد یا خیر؟

در خصوص پیشینه پژوهش لازم است به دو مقاله مرتبط با این موضوع که پیش‌تر به چاپ رسیده است، اشاره شود؛ یکی با عنوان «تحلیل و توصیف ماهیت حقوقی تنفیذ عقد

۱. شیخ مرتضی، انصاری، المکاسب، ج ۳، (قم: مجمع الفکر الاسلامی، ج ۱۰، ۱۴۲۹ ق)، ص ۳۴۷.

غیرنافذ»^۱ و دیگری «نظریه واقعه حقوقی بودن ماهیت تنفیذ»^۲. ولی آنچه مقاله حاضر را از دو مقاله یادشده متمایز می‌سازد، تمرکز نویسنده بر تحلیل نظریه‌ای است که شیخ انصاری آن را پردازش کرده که ضمن تبیین نقدهای وارد بر آن، پاسخ‌های مناسب را در هر مورد ارائه داده است.

۱. تبیین نظریه

همان‌طور که گفته شد، شیخ معتقد است در معاملات به مال غیر چنانچه مالک رضایت باطنی نسبت به آن داشته باشد، آن معامله صحیح و نافذ بوده، موضوعاً از قلمرو معاملات فضولی خارج است.

شایان ذکر است شیخ انصاری چندان به شرح و بسط نظریه خویش نپرداخته و به‌طور گذرا برای اثبات آن به دلایلی اشاره کرده است که در اینجا می‌آید:^۳

(الف) عموم آیه «یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود...» (مائده: ۱). با این استدلال که آنچه در فرض مسئله به‌وقوع پیوسته مصداق عقد است و طبق این آیه وفای به آن واجب است.

(ب) اطلاق آیه «یا ایها الذین آمنوا لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجاره عن تراض منکم...» (نساء: ۲۹). تقریب استدلال به این آیه به این صورت است که معامله انجام‌گرفته تجارته است که در آن رضایت مالک وجود دارد. در نتیجه تصرف طرفین در مالی که از این طریق به‌دست آورده، مشروع و مباح است.

(ج) حدیث «لا یحل مال امرء مسلم الا عن طیب نفسه»^۴. روشن است که با توجه به حدیث پیش‌گفته در یک چنین معامله‌ای، تصرف مشتری در مال خریداری‌شده حلال است، زیرا انتقال آن به وی از روی طیب نفس و رضایت باطنی مالک صورت گرفته است.

۱. محمدجواد، صفار، «تحلیل و توصیف ماهیت حقوقی «تنفیذ» عقد غیرنافذ»، تحقیقات حقوقی (یادنامه دکتر شهیدی)، (۱۳۸۴)، صص ۱۷۳-۲۰۴.

۲. نک: ابوالقاسم، نقیبی و همکار، «نظریه واقعه حقوقی بودن ماهیت تنفیذ در فقه و حقوق ایران» آموزه‌های فقه مدنی، ش ۱۹، (۱۳۹۸)، صص ۱۱۹-۱۳۸.

۳. شیخ مرتضی، انصاری، پیشین، صص ۳۴۷-۳۴۸.

۴. ابن ابی‌جمهور، احسائی، عوالی اللئالی العزیزیه، ج ۲، (قم: دار سید الشهداء للنشر، چ ۱، ۱۴۰۵ ق)، ص ۱۱۳.

د) حدیث عروه بارقی. مطابق این حدیث، پیامبر اکرم (ص) به این شخص دیناری دادند تا با آن گوسفندی برای قربانی بخرد. عروه با آن یک دینار به جای یک گوسفند دو گوسفند خرید. در مسیر بازگشت یکی از آن دو گوسفند را در ازای یک دینار فروخت و با آن گوسفند دیگر به همراه یک دینار خدمت پیامبر (ص) رسید. حضرت خطاب به او فرمودند: خداوند به کسب و کارت برکت بدهد.^۱

مرحوم شیخ در تفسیر این روایت چهار احتمال را مطرح کرده است:

احتمال اول، اینکه عروه بارقی در قبض ثمن از مشتری و اقباض گوسفند به وی مرتکب عمل حرام شده باشد؛

احتمال دوم، بنابر نظریه کاشفیت اجازه، تصرف در بیعی که معلوم است مورد اجازه قرار می گیرد جایز است و مقصود از تصرف در بیع، تصرف در عوضین آن است؛

احتمال سوم، بیعی که مقرون به رضای مالک است، از افراد عقد فضولی نیست؛

احتمال چهارم، عروه می دانست که پیامبر (ص) به اقباض مال خود به مشتری تا زمانی که او فرصت إذن گرفتن از آن حضرت را پیدا کند رضایت دارد و مشتری نیز از فضولی بودن معامله باخبر بود و در نتیجه، ثمن معامله را به رسم امانت در اختیار وی قرار داده بود.

شیخ معتقد است که حدیث عروه از میان احتمالات بالا ظهور در احتمال سوم دارد. یعنی چنین عقدی که مقارن با رضای باطنی مالک واقع شده است داخل در معاملات فضولی نیست، چرا که اگر بیع یادشده فضولی بود و موقوف بر اجازه پیامبر (ص)، تصرف عروه در عوضین از طریق قبض و اقباض جایز نبود؛ درحالی که تقریر پیامبر (ص) بر جواز تصرف او دلالت داشت.^۲ وی احتمال دوم را نیز ضعیف می داند،^۳ زیرا بنابر نظریه کاشفیت اجازه، آنچه از ظاهر ادله به دست می آید این است که شرط نفوذ در معاملات فضولی وصف تعقب نیست (تا در نتیجه چنانچه در هنگام معامله معلوم باشد که اجازه مالک به آن ملحق

۱. همان، ص ۲۰۵؛ میرزا حسین، نوری طبرسی، مستدرک الوسائل، ج ۱۳، (بیروت: مؤسسه آل البیت، ج ۱، ۱۴۰۹ ق)، ص ۲۴۵.

۲. شیخ مرتضی، انصاری، پیشین، صص ۳۵۱-۳۵۲.

۳. همان، صص ۳۵۲ و ۴۰۱-۴۰۲.

خواهد شد، آن معامله پیش از صدور اجازه، نافذ و موجب جواز تصرف گردد)، بلکه شرط، خود اجازه است که باید بعد از عقد از طرف مالک داده شود. شیخ انصاری دلیل رد احتمال چهارم را بیان نکرده است، ولی به نظر می‌رسد اینکه مشتری از فضولی بودن معامله آگاه بوده و می‌دانسته که عروه حق دریافت ثمن را ندارد، بنابراین آنچه را به او پرداخته است باید تا زمان تعیین سرنوشت معامله به‌عنوان امانت نزد وی بماند، اموری است که احاطه مشتری به آن بعید می‌نماید و در نتیجه ضعف این احتمال را ظاهر می‌سازد.

۲. نقدهای وارد بر نظریه و پاسخ آنها

دیدگاه شیخ انصاری در خصوص کفایت رضایت باطنی مالک در حین عقد و عدم نیاز به اجازه او در معاملات به مال غیر، از سوی بسیاری از فقیهان به‌ویژه شارحان و حاشیه‌نویسان بر کتاب مکاسب با نقدهای جدی مواجه شد که در اینجا به اهم آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱.۲. عدم شمول آیه «اوفوا بالعقود» و «تجاره عن تراض»

یکی از اشکالات مشترکی که بر استدلال شیخ انصاری به آیه «اوفوا بالعقود» و «تجاره عن تراض» از سوی بیشتر صاحب‌نظران وارد شده، این است که معامله مورد بحث نمی‌تواند مشمول آیه «اوفوا بالعقود» و «تجاره عن تراض» (آن‌گونه که شیخ ادعا کرده است) و نیز آیه «احل الله البيع» قرار بگیرد، زیرا مراد از عقد، تجارت و بیع در آیات یادشده، معامله‌ای است که به شخص مستند باشد و این استناد زمانی صحیح است که معامله، یا به مباشرت خود شخص انجام بگیرد و یا به إذن و نیابت از وی و یا با اجازه او. بنابراین چنانچه کسی بدون داشتن سمت معامله‌ای را برای دیگری انجام دهد، آن معامله داخل در معاملات فضولی است و وجود رضایت باطنی مالک در حین عقد نمی‌تواند آن عقد را مستند به وی سازد تا در نتیجه مشمول آیات یادشده قرار گیرد.^۱

۱. محمد کاظم، خراسانی، حاشیه‌المکاسب، (تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ ۱، ۱۴۰۶ ق)، ص ۵۲-۵۳؛ رضا، همدانی، حاشیه کتاب‌المکاسب، (قم: محقق، چ ۱، ۱۴۲۰ ق)، ص ۱۹۱؛ شیخ محمدحسین، نائینی، منیه الطالب، ج ۱، (تهران: المکتبه المحمدیه، چ ۱، ۱۳۷۳ ق)، ص ۲۱۰؛ سید محمدکاظم، بزدی، حاشیه‌المکاسب، ج ۱، (قم: مؤسسه اسماعیلیان، چ ۲، ۱۴۲۱ ق)، صص ۱۳۳-۱۳۵؛ میرزا علی، ایروانی، حاشیه‌المکاسب، ج ۱، (تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ ۱، ۱۴۰۶ ق)، ص ۱۱۷؛ شیخ محمدحسین، اصفهانی، حاشیه‌المکاسب، ج ۲، (قم: انوار الهدی، چ ۱، ۱۴۱۸ ق)، ص ۷۸؛ سید ابوالقاسم، خوبی، مصباح الفقاهه، ج ۴، (بی‌جا: بی‌تا)، صص ۱۲-۱۳ و ۲۰.

بعضی از این منتقدان در تأیید گفته خویس، خطاب شارع در آیه «اوفوا بالعقود» را با آیه «ولیفوا نذورهم» قیاس نموده، مشابه هم می‌دانند. به این ترتیب همان‌گونه که آیه اخیر به وجوب وفا بر نذرکننده دلالت دارد، آیه «اوفوا بالعقود» نیز وفا به عقد را بر شخصی واجب کرده است که عقد به او نسبت داده می‌شود.^۱

به نظر می‌رسد که بر نقد یادشده اشکالات اساسی زیر وارد است:

الف) در هیچ‌یک از ادله، واژه عقود در آیه «اوفوا بالعقود» به عقودی که از سوی خود شخص بالمباشره و یا بالتسبیب واقع شده باشد، مقید نشده است، و تنها ادله از عقدی انصراف دارد که به هیچ‌وجه قابل انتساب به شخص نباشد و نتوان آن را به مالک مرتبط دانست.^۲ بر این اساس به نظر می‌رسد عقودی که با إذن مالک یا اجازه و یا رضایت باطنی او واقع می‌شود داخل در عمومات و اطلاقات ادله قرار می‌گیرد.

ب) میان رضا و إذن از جهت قابلیت استناد عقد به مالک تفاوتی نیست، زیرا ملاک در استناد، رضایت باطنی مالک است و إذن درحقیقت کاشف از آن می‌باشد. بنابراین، لفظ یا فعل در این میان صرفاً جنبه طریقت دارد، نه موضوعیت.

البته اگر إذن مالک در هنگام عقد وجود داشته باشد، عقد به وی مستند می‌شود، زیرا رضای باطنی او به واسطه إذن معلوم می‌گردد. درحالی که اگر از جانب او إذن صادر نشده باشد، استناد عقد به وی معلوم نمی‌شود، نه اینکه عدم استناد عقد به او معلوم شود.

بنابه مراتب پیش گفته، آنچه ملاک در استناد و عدم استناد است، همان رضایت باطنی است. پس اگر مالک در واقع رضایت داشته باشد، عقد برای او واقع شده، وفای به آن واجب خواهد شد؛ هرچند رضایت او به عقد معلوم نشود.^۳

ج) با توجه به وضعیت متفاوت اجازه در مقایسه با إذن، اگر رضایت باطنی مالک در حین عقد نتواند موجب انتساب آن به وی شود، همین اشکال درباره اجازه او در عقد فضولی نیز

۱. رضا، همدانی، پیشین، ص ۱۹۱؛ سید محمدکاظم، یزدی، پیشین، ص ۱۳۳.

۲. سید روح‌الله، خمینی، کتاب‌البیع، ج ۲، (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۱، ۱۴۲۱ ق)، ص ۱۳۳.

۳. رضا، همدانی، پیشین.

وارد است، زیرا عقد فضولی به هنگام انشا به عاقد (شخص فضول) منتسب است نه مالک، و اجازه مالک موجب انقلاب در این انتساب نخواهد شد.

بنابراین همان طور که با مسامحه، عقد فضولی با اجازه به شخص نسبت داده می‌شود، عقدی هم که با رضایت باطنی مالک واقع می‌شود، هرچند عقد مالک نیست، ولی با مسامحه قابل انتساب به اوست و همین مقدار در صحت معامله یادشده کافی بوده و نزد عرف و عقلا لازم‌الوفا شناخته می‌شود.^۱

د) قیاس عقد به نذر، قیاسی مع الفارق است، زیرا نذر برخلاف عقد، قائم به شخص نذرکننده بوده، مباشرت خود شخص در انعقاد آن لازم است. بنابراین نه تنفیذ آن در فرض فضولی بودن مؤثر است و نه حتی وقوع آن با دادن إذن و نیابت، امری ممکن خواهد بود.^۲ به همین دلیل است که آیه «ولیوفوا نذورهم» شخص نذرکننده را مورد خطاب تکلیف قرارداده است.

از این گذشته، اگر چنین قیاسی صحیح باشد باید تنها عقود و قراردادهایی مشمول آیات «وفوا بالعقود»، «تجاره عن تراض» و «احل الله البيع» قرار بگیرد که خود شخص مباشرت در انشای آن داشته باشد؛ درحالی که هیچ‌کس چنین نتیجه‌ای را نمی‌پذیرد.

۲.۲. انشایی بودن تنفیذ

از جمله اشکالاتی که بر نظریه شیخ انصاری وارد شده، اینست که تنفیذ معامله از امور انشایی است که می‌بایست به لفظ یا فعل انشا شود. پس همان گونه که کراهت باطنی نسبت به معامله، رد آن تلقی نمی‌شود، رضای باطنی نیز تنفیذ معامله محسوب نمی‌گردد.^۳

درباره اشکال یادشده توجه به نکات زیر ضروری است:

الف) آنچه مراد شیخ انصاری در این نظریه بوده، این است که رضای باطنی مالک در

۱. سید روح‌الله، خمینی، پیشین، صص ۱۳۳-۱۳۴.

۲. محمدبن حسن، طوسی، المبسوط فی فقه الامامیه، ج ۲، (تهران: المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، ج ۳، ۱۳۸۷ ق)، ص ۳۶۳.

۳. شیخ محمدحسین، نایینی، پیشین، ص ۲۱۰؛ سید ابوالقاسم، خویی، پیشین، ص ۱۲.

حین عقد همانند إذن و اجازه (یا تنفیذ) از اسباب نفوذ و تأثیر معامله است، نه اینکه رضای باطنی تنفیذ شمرده شود.

ب) برخلاف نظر منتقدان، اجازه در واقع اعلام رضایت و میل باطنی کسی است که قانوناً رضای او شرط تأثیر عقدی است که از سوی دیگری واقع شده است؛ مشروط به اینکه بعد از وقوع آن باشد، و اعلام رضا از اخباریات است نه انشائیات.

در تأیید اخباری بودن اجازه (یا تنفیذ) توجه به دو نکته ضروری است: نخست اینکه تنفیذکننده را نمی‌توان انشاکنده اعتبار و نفوذ معامله غیرنافذ دانست؛ زیرا اعتبار و نفوذ، حکمی قانونی است که قانون‌گذار برای معاملات بعد از تنفیذ مقرر کرده است، نه ماهیتی انشاشده از سوی تنفیذکننده. دوم اینکه آنچه عنصر سازنده عقد است قصد انشا بوده و رضا صرفاً شرط اعتبار و نفوذ معامله است. به همین دلیل، اگر تنفیذکننده هنگام اعلام رضای خود از نافذ شدن معامله در اثر این اعلام غفلت داشته باشد، آن معامله نافذ خواهد بود.^۲

در واقع، تنفیذکننده با اجازه فعلی یا قولی خود از وجود رضایت باطنی خود خبر می‌دهد و پرواضح است که راه دستیابی به رضایت باطنی اشخاص (که به لحاظ ماهیت امری نفسانی است و نمی‌توان آن را مخلوق اراده انشایی دانست) به طور متعارف، إذن، اجازه یا تنفیذ است. بنابراین، چنانچه بتوان به نحوی از انحا به وجود رضایت باطنی مالک دست یافت، دیگر به تنفیذ یا اجازه بعدی او برای ترتیب اثر دادن به آن عقد نیازی نیست.

گفتنی است با این تحلیل از ماهیت تنفیذ یا اجازه، اعلام رضا جنبه اثباتی دارد، نه ثبوتی. به عبارت دیگر، اجازه یا تنفیذ مالک صرفاً جنبه اعلامی یا اشهدادی خواهد داشت و به هیچ وجه در تحقق عنصر رضا که شرط مؤثر بودن قصد انشا است، دخالت ندارد.

با این بیان، روشن می‌شود که در موارد اختلاف میان مالک و اصیل در معاملات به مال غیر، بار اثبات برعهده اصیل است، زیرا مطابق اصل عدم رضا نمی‌توان حکم به نفوذ معامله و در نتیجه انتقال مال به اصیل نمود؛ هرچند انتقال انجام گرفته باشد.

۱. محمدجعفر، جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، (تهران: کتابخانه گنج دانش، چ ۶، ۱۳۷۲)، ص ۷.
 ۲. مهدی، شهیدی، حقوق مدنی «اصول قراردادهای و تعهدات»، ج ۲، (تهران: عصر حقوق، چ ۱، ۱۳۷۹)، صص ۴۰-۴۶.

البته این نظریه برخلاف دیدگاه نویسندگان قانون مدنی است، زیرا ظاهر ماده ۲۴۸ قانون مدنی این است که در خصوص اجازه، لفظ یا فعل جنبه ثبوتی داشته، بدون آنها اجازه تحقق نمی‌یابد. در این ماده چنین آمده است: «اجازه مالک نسبت به معامله فضولی حاصل می‌شود به لفظ یا فعلی که دلالت بر امضاء عقد کند».

بعضی از استادان نیز هماهنگ با قانون مدنی بر این اعتقادند که اجازه از ایقاعات رضایی است که با هر لفظ یا فعلی که بر آن دلالت کند محقق می‌شود.^۱

در تعریف إذن نیز که از جنبه ماهوی تفاوتی با اجازه و تنفیذ ندارد، بعضی از صاحب‌نظران حقوقی آن را عبارت از انشای رضایت مقنن یا مالک یا نماینده قانونی او یا کسی که برای رضایت او اثری قائل شده است به یک یا چند نفر معین یا اشخاص غیرمعین برای انجام یک عمل حقوقی یا تصرف خارجی دانسته‌اند و به این ترتیب، إذن را نیز در شمار ایقاعات آورده‌اند.^۲

برخلاف دیدگاه یادشده، از بعضی نوشته‌های حقوقی جنبه اعلامی بودن إذن استفاده می‌شود.^۳

بنابه عقیده برخی استادان حقوق مدنی، إذن صرفاً یک عمل ارادی (مانند اقرار و شهادت) بوده که منشأ آثار حقوقی است و چنین افزوده‌اند که إذن‌دهنده هیچ‌چیز را از نظر حقوقی به وجود اعتباری موجود نمی‌سازد، بلکه فقط مانع قانونی را رفع می‌کند؛ برای مثال، تصرف در مال غیر قانوناً ممنوع است، ولی مالک که به دیگری إذن به تصرف در مال خود را می‌دهد، در حقیقت، این منع را مرتفع می‌سازد.^۴

۱. ناصر، کاتوزیان، حقوق مدنی «ایقاع»، (تهران: یلدا، ج ۱، ۱۳۷۰)، ص ۴۱؛ همان، حقوق مدنی «قواعد عمومی قراردادها»، ج ۲،

(تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۵)، ص ۳۲۷.

۲. سید مصطفی، محقق داماد و همکاران، حقوق قراردادها در فقه امامیه، ج ۲، (قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه با همکاری انتشارات

سمت و مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، ج ۱، ۱۳۸۹)، ص ۲۰۴؛ محمدجعفر، جعفری لنگرودی، مجموعه محشای قانون مدنی،

(تهران: کتابخانه گنج دانش، ج ۲، ۱۳۸۲)، ص ۸۸.

۳. سید حسن، امامی، حقوق مدنی، ج ۱، (تهران: کتابفروشی اسلامی، ج ۶، ۱۳۶۶)، ص ۱۰۱.

۴. محمدجعفر، جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، صص ۲۳-۲۴.

به نظر می‌رسد با توجه به تحلیلی که پیش‌تر از ماهیت اجازه ارائه کردیم باید این دیدگاه مورد تأیید قرار گیرد.

شایان ذکر است که رد برخلاف تنفیذ دارای ماهیتی انشایی است، زیرا ازاله عقد مانند ایجاد آن، نیاز به اراده انشایی دارد و با خودداری از تنفیذ و حتی صرف ابراز عدم رضا به معامله محقق نمی‌شود؛ مگر اینکه این امر به قصد ازین بردن عقد غیرنافذ انجام شود.^۱

با توجه به ماهیت رد می‌توان گفت برخلاف آنچه ادعا شده است، صرف وجود کراهت باطنی نمی‌تواند به معنای رد معامله باشد. بنابراین، قیاس رضای باطنی به کراهت باطنی آن‌گونه که در کلام بعضی از فقها آمده است، صحیح به نظر نمی‌رسد.

ماده ۲۵۱ قانون مدنی نیز برای حصول رد، کراهت باطنی مالک را کافی نمی‌داند و اعلام آن را لازم دانسته است. مطابق ماده یادشده: «رد معامله فضولی حاصل می‌شود به هر لفظ یا فعلی که دلالت بر عدم رضای به آن نماید».

۳.۲. عدم دلالت حدیث «لایحل» بر صحت و نفوذ معامله

همان‌طور که توضیح داده شد، شیخ در جهت تقویت نظر خود به حدیث یادشده استناد کرده است. او معتقد است طیب نفس همان رضای باطنی است که چنانچه در معامله موجود باشد، صرف نظر از اینکه إذن یا اجازه‌ای وجود داشته باشد موجب نفوذ معامله می‌شود.

منتقدان نظر شیخ بر این باورند که مراد از حلیت بیع در اینجا حلیت تکلیفی یعنی جواز تصرف طرفین در عوضین است، نه حلیت وضعی که به معنای نفوذ و صحت بیع است. به این ترتیب، روایت یادشده از بحث ما خارج است، زیرا موضوع مورد بحث، نفوذ یا عدم نفوذ معامله به مال غیر در فرض وجود طیب نفس و رضایت باطنی مالک است.^۲ و اگر منظور، اعم از حلیت تکلیفی و وضعی باشد، در این صورت این اشکال مطرح می‌شود که ظاهر روایت یادشده صرفاً بر شرطیت و اعتبار طیب نفس و رضایت باطنی مالک برای حلیت تصرف غیر در مال او دلالت می‌کند. ولی منافات ندارد که در کنار رضایت باطنی امر

۱. مهدی، شهیدی، پیشین، ص ۴۷.

۲. شیخ محمدحسین، نایینی، پیشین، ص ۲۱۰.

دیگری مانند میرز خارجی (در قالب إذن یا اجازه) نیز معتبر باشد.

آنان برای تقویت استدلال خود به احادیثی نظیر «لا صلاح الا بفاتحه الكتاب» و «لا صلاح الا بطهور» استناد می‌کنند که احادیث فوق دلالتی بر حصر ارکان صحت نماز بفاتحه الكتاب (سوره حمد) و طهارت ندارد.^۱

بعضی از ایشان در تکمیل این اشکال می‌نویسند: بر فرض که بپذیریم حدیث یادشده بر حلیت تصرف در مال دیگری به مجرد حصول رضایت باطنی مالک دلالت داشته باشد چنین دلالتی در محدوده اباحت است. ولی در مورد بیع و امثال آن، اطلاق حدیث یادشده به لزوم صدور عقد از جانب مالک تقيید خورده است.^۲

در پاسخ به نقدهای وارد بر استدلال به حدیث «لا یحل» به چند نکته زیر اشاره می‌شود: الف) مفاد حدیث «لا یحل» ترخیص شرعی است و ترخیص در هر موردی برحسب همان مورد است. از باب مثال، ترخیص در خوردنی‌ها به معنای جواز و اباحت تصرف در آن است و ترخیص در بیع به معنای رخصت در نقل و انتقال می‌باشد.

با توجه به آنچه گذشت، پاسخ از این اشکال معلوم می‌شود که حدیث یادشده صرفاً بر نفی حکم تکلیفی (حرمت) دلالت دارد و نه بر حصول نقل و انتقال. زیرا حلیت تصرف با نقل و انتقال ملازمه دارد؛ چه، بدون نقل و انتقال تصرفی محقق نمی‌شود تا حکم به حلیت آن داده شود.

ب) بیع و مانند آن، همانند خوردن، آشامیدن، هبه کردن در زمره تصرفات عرفی است و مراد از بیع خصوص صیغه عقد نیست، چون لفظ عقد، تصرف در ملک غیر شناخته نمی‌شود تا اینکه متوقف بر رضایت مالک باشد، بلکه تصرف در واقع با انشای مضمون عقد است که تحقق می‌یابد، و مضمون عقد عبارت از این است که مبیع، ملک خریدار و ثمن، ملک فروشنده شود. روایت «لا یحل» بر حلیت و جواز تصرف فروشنده در ثمن و تصرف خریدار در مبیع دلالت دارد و معنای حلیت بیع چیزی جز نفوذ بیع و سببیت آن برای نقل و انتقال

۱. همان؛ سید محمد کاظم، یزدی، پیشین، ص ۱۳۳؛ سید ابوالقاسم، خویی، پیشین، ص ۱۶.

۲. سید محمد کاظم، یزدی، پیشین، ص ۱۳۴.

مبیع و ثمن نیست.

ج) اینکه حدیث «لایحل» صرفاً بر رضایت باطنی مالک به‌عنوان شرط جواز تصرف در مال او دلالت دارد و نه سببیت تامه، به نظر قابل ایراد است؛ زیرا هیئت ترکیبی در حدیث «لایحل» و نیز دو روایتی که به‌عنوان نقض ذکر شده‌اند، یعنی «لا صلاه الا بطهور» و «لا صلاه الا بفاتحه الكتاب»، ظهور در سببیت تامه دارد. هرچند در خصوص دو روایت اخیر به کمک قراین خارجی است که باید دست از این ظهور برداشت و سببیت را به سببیت ناقصه حمل کرد.^۱

۴.۲. اشکال سندی و دلالی به حدیث عروه بارقی

در خصوص استدلال به حدیث عروه بارقی برای اثبات کافی بودن رضایت باطنی مالک به هنگام عقد و در نتیجه خروج این فرض از قلمرو معاملات فضولی، دو اشکال اساسی مطرح شده است:

الف) اشکال سندی. به لحاظ سندی گفته شده است که اولاً، شخص یادشده در کتب رجالی شیعه توثیقی ندارد؛ ثانیاً، حدیث یادشده در منابع حدیثی مشهور شیعه به‌طور مسند نقل نشده و در کتب حدیثی اهل سنت نیز با سند ضعیف آمده است.^۲

در پاسخ به این اشکال، صاحب جواهر درباره حدیث عروه می‌نویسد: شهرت این حدیث ما را از بررسی سندی آن بی‌نیاز می‌کند.^۳ صاحب ریاض نیز اعتقاد دارد که ضعف سند این حدیث به‌واسطه شهرت عظیمی که در مورد آن وجود دارد جبران شده است.^۴

توضیح اینکه درباره ملاک حجیت خبر واحد، دو دیدگاه در میان اصولیین شیعه مطرح است: اکثریت بر این اعتقادند که ملاک، وثوق به صدور روایت از معصوم یا به عبارت دیگر

۱. رضا، همدانی، پیشین، صص ۱۹۱-۱۹۴.

۲. احمد، اردبیلی، پیشین، ص ۱۵۹؛ شیخ محمدحسین، اصفهانی، پیشین، ص ۸۲؛ سید محمدجعفر، مروج جزایری، هدی الطالب، ج

۴، (بیروت: مؤسسه تاریخ العربی، ج ۴، ۱۴۲۸ ق)، ص ۳۶۳.

۳. شیخ محمدحسن، نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۲، (بیروت: دار احیاء التراث العربی، ج ۷، ۱۴۰۴ ق)، ص ۲۷۷.

۴. سید علی، طباطبایی، ریاض المسائل، ج ۸، (قم: مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۱۸ ق)، صص ۲۲۳-۲۲۴.

و ثوق خبری است^۱، و برخی دیگر و ثوق مخبری یا وثاقت راوی را معیار حجیت دانسته‌اند.^۲

طرف‌داران نظریه نخست بر این باورند که اگر مشهور فقیهان امامیه با استناد به حدیث یا روایت ضعیفی فتوا بدهند، اطمینان به صدور آن روایت از معصوم حاصل می‌شود و در نتیجه مشمول ادله حجیت خبر واحد خواهد بود.

بر این مبناست که می‌توان گفت هرچند حدیث عروه بارقی در کتب حدیثی مشهور شیعه به‌طور مسند نیامده و شخص عروه نیز توثیقی ندارد، ولی با این فرض که مشهور فقها در مقام افتا به آن استناد کرده باشند، حدیث یادشده به لحاظ سندی قابل اشکال نخواهد بود.

ب) اشکال دلالی. به لحاظ دلالی نیز اشکالات زیر بر استدلال به حدیث نامبرده وارد شده است:

اولاً، از آنجا که احتمال دارد عروه در خرید و فروش گوسفند *إذن فحوی* یا شاهد حال داشته^۳ یا وکیل مفوض (مطلق) از جانب پیامبر (ص) بوده باشد^۴، در این صورت حدیث یادشده نه قابلیت استناد برای اثبات ادعای قائلان به صحت عقد فضولی را دارد و نه مدعای شیخ را در خصوص کفایت رضای باطنی برای صحت و نفوذ عقد به اثبات می‌رساند.

ثانیاً، اقباض مبیع و قبض ثمن از سوی عروه و تقریر آن از جانب پیامبر (ص) فقط دلالت بر رضایت پیامبر به قبض و اقباض مبیع و ثمن دارد، نه به اصل بیع و ملازمه میان این دو. زیرا امکان دارد که معامله‌ای فاسد بوده، ولی قبض و اقباض عوضین آن جایز باشد؛ مانند موردی که شخصی فقط مأذون در قبض و اقباض باشد، نه اصل معامله.^۵

درباره اشکال اول به‌نظر می‌رسد آنچه از ظاهر حدیث برداشت می‌شود اینست که عروه

۱. شیخ محمدحسین، نایینی، فوائد الاصول، ج ۳، (قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۱ ق)، ص ۲۲۸.

۲. سید ابوالقاسم، خویی، *دراسات فی علم الاصول*، ج ۴، (قم: مؤسسه دایره‌المعارف فقه اسلامی، ۱۴۱۹ ق)، ص ۴۲۶.

۳. سید محمدکاظم، یزدی، پیشین، ص ۱۳۵.

۴. شیخ محمدحسین، نایینی، منیه الطالب ج ۱، ص ۲۱۳؛ میرزا علی، ایروانی، پیشین، ص ۷۶؛ سید ابوالقاسم، خویی، مصباح الفقاهه،

ج ۴، ص ۲۵.

۵. میرزا علی، ایروانی، پیشین، ص ۱۱۷.

تنها از جانب پیامبر (ص) وکالت در خرید گوسفند داشته است. بنابراین تصور اینکه وکیل مفوض یا مطلق بوده یا إذن فحوی یا شاهد حالی در تصرفات بعدی او وجود داشته، بسیار بعید است.

در خصوص اشکال دوم نیز اینکه تقریر پیامبر (ص) صرفاً ناظر به قبض و اقباض عروه بوده و نه اصل بیع، قابل پذیرش نیست؛ زیرا لازمه رضایت به قبض و اقباض رضایت به اصل بیع است^۱، چراکه بدون رضایت به بیع، رضایت به قبض و اقباض بی فایده خواهد بود. گذشته از این، فرموده پیامبر (ص) خطاب به عروه: بارک الله لک فی صفقه یمینک (و اینکه کلمه صفقه بر بیع و معامله اطلاق می گردد)، به طور تلویحی به این نکته اشاره دارد که آن حضرت نظر به معامله عروه داشتند و نه به صرف قبض و اقباض عوضین و تصرفی که او بعد از بیع نخست انجام داده بود.

در تقویت مطلب بالا می توان گفت که هرچند احتمال دارد فرموده پیامبر (ص) خطاب به عروه، درواقع کاشف از تمامیت معامله به رضایت فعلی آن حضرت باشد (همان گونه که قائلان به صحت معامله فضولی معتقدند)، ولی آنچه ظهور بیشتری دارد اینست که آن فرموده در مقام دعا صادر شده است و از تمامیت معامله در گذشته به جهت وجود رضای باطنی سابق حکایت دارد.

۳. بحث تکمیلی

گذشته از دلایلی که شیخ انصاری برای اثبات نظریه خود مبنی بر کفایت رضایت باطنی برای نفوذ عقد مطرح کرده است، در جهت تقویت آن می توان به خبر حمیری نیز استناد کرد. مطابق این روایت، امام عصر (عج) در ضمن پاسخ به پرسش هایی که او از آن حضرت کرده است، چنین مرقوم فرموده اند: خرید زمین جز از مالک یا به امر (و إذن) او و یا رضایتش جایز نیست.^۲

۱. رضا، همدانی، پیشین، ص ۱۹۳.

۲. محمدبن حسن حر، عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۷، (قم: مؤسسه آل البیت، ج ۱، ۱۴۰۹ ق)، ص ۲۵۱.

همان طور که ملاحظه می‌شود، امام (ع) رضایت مالک را به امر (یا اذن) او عطف کرده‌اند و این عطف، ظهور در آن دارد که رضایت باطنی مالک در کنار اذن او می‌تواند سبب نفوذ معامله گردد.^۱ به نظر می‌رسد که دلالت این روایت بر اثبات ادعای شیخ انصاری روشن بوده، بلکه همان طور که بعضی از محققان گفته‌اند، قوی‌تر از سایر ادله است.^۲

گفتنی است با اینکه در مقایسه با سایر ادله روایت یادشده با کمترین مناقشه روبه‌رو شده است، ولی معلوم نیست که چرا بیشتر فقیهان بر عدم کفایت باطنی برای نفوذ و صحت معاملات پافشاری کرده، وجود رضایت باطنی را بدون وجود مبرز خارجی مؤثر نمی‌دانند.

شایان ذکر است، همان‌گونه که مرحوم شیخ انصاری در بیان نظریه خویش به‌روشنی مطرح کرده (برخلاف آنچه محقق اردبیلی گفته است)، دلیلی بر اعتبار آگاهی عاقد فضول از رضایت مالک در هنگام وقوع عقد وجود ندارد، بلکه آنچه معتبر است وجود آن در واقع است؛ هرچند عاقد یادشده نسبت به آن علم نداشته باشد. این درحالی است که در عبادات وضعیت متفاوت بوده، احراز رضای الهی به هنگام انجام عمل، امری لازم و ضروری است.

پرسش مطرح‌شده در مورد رضایت باطنی، اینست که آیا رضایت فعلی مالک هنگام عقد معتبر است یا اینکه رضایت تقدیری کافی است؟

دیدگاه مرحوم شیخ در این باره روشن نیست. از ظاهر عبارات بعضی فقیهان چنین برداشت می‌شود که رضایت تقدیری مالک به این معنی است که اگر او به هنگام انشای عقد به آن علم و التفات پیدا می‌کرد، رضایت می‌داد و همین برای نفوذ معامله کافی است.^۳ ولی این گفته به نظر قابل پذیرش نیست، زیرا اولاً، واژه «رضا» مانند سایر عناوین که فعلیت را افاده می‌کند ظهور در رضای فعلی دارد؛ ثانیاً، آنچه از ظاهر ادله مانند حدیث «لا یحل» و روایت حمیری مستفاد می‌شود، رضای فعلی است و نه تقدیری.

گفتنی است هرچند مرحوم شیخ در ابتدای طرح نظریه خود آن را برخلاف نظر فقهای

۱. سید محمد کاظم، یزدی، پیشین، ص ۱۳۴.

۲. همان؛ میرزا علی، ایروانی، پیشین، ص ۱۱۷.

۳. میرزا حبیب‌الله، رشتی، کتاب الاجاره، (بی جا: بی تا)، ص ۱۳۷.

امامیه اعلام می‌کند، ولی بعد از استدلال به دلایل پیش‌گفته، تلاش دارد که با استظهار از عبارات بعضی از فقها، هماهنگی آنان را با دیدگاه خویش اثبات کند.

وی در این مورد به کلامی از مؤلف مفتاح الکرامه اشاره دارد که او از قائلان به صحت معامله فضولی نقل کرده است که ایشان از جمله دلایلی که برای اثبات مدعای خود آورده‌اند اینست که سبب ناقل ملک، عقدی است که مشروط به شرایط باشد و در عقد فضولی همه شرایط به جز رضای مالک حاصل است. پس زمانی که شرط یادشده حاصل شود، سبب تام تأثیر خود را خواهد گذاشت.^۱ همچنین به این سخن فقیهان اشاره دارد که گفته‌اند برای اجازه، سکوت کافی نیست، چون سکوت اعم از رضا است.^۲

روشن است که واژه «رضا» در عبارت بالا ظهور در رضایت باطنی دارد، بدون اینکه مبرزی اعم از اذن صریح یا فحوی همراه با آن باشد.

بعضی از محققان به این گفته شیخ خرده گرفته، چنین اظهار داشته‌اند:

اولاً، مراد از رضا در عبارات یادشده که در باب بیع مکره آمده، اختیار است، نه طیب نفس و رضای باطنی.^۳

ثانیاً، بر فرض که سخن آنان ظهور در مدعای شیخ داشته باشد، رأی فقیه نسبت به فقیه دیگر حجیت و اعتبار ندارد.^۴

در خصوص اشکال دوم باید گفت که به نظر می‌رسد هدف شیخ از نقل کلمات دیگران صرفاً این بوده که نشان دهد وی در نظریه خود تنها نیست، ولی آنچه جای تعجب دارد اشکال اول است؛ زیرا در مورد عبارت اول، شیخ انصاری در ابتدای بحث مربوط به عقد مکره برخلاف آنچه تصور شده به این نکته تصریح دارد که مراد از اختیار در اینجا طیب نفس (و رضا) است در برابر عدم طیب نفس و اکراه، و نه اختیاری که در مقابل جبر قرار

۱. سید جواد، عاملی، مفتاح الکرامه، ج ۱۲، (قم: دفتر نشر اسلامی، چ ۱، ۱۴۱۹ ق)، ص ۶۰۶.

۲. حسن بن یوسف، حلی، نهاییه الاحکام، ج ۲، (قم: مؤسسه آل‌البیت، چ ۱، ۱۴۱۹ ق)، صص ۴۷۵-۴۷۶؛ زین‌الدین بن علی، جعی عاملی، الروضه البهیة، ج ۲، (قم: مجمع الفکر الاسلامی، چ ۲، ۱۴۲۶ ق)، ص ۱۸۹.

۳. شیخ محمدحسین، نایینی، پیشین، ص ۲۱۰؛ سید ابوالقاسم، خویی، پیشین، ص ۱۰.

۴. سید ابوالقاسم، خویی، پیشین.

می‌گیرد. به عبارت دیگر، اختیار در عقد اکراهی به معنای رضاست که امری نفسانی است و نه به معنای قدرت داشتن بر انجام یا ترک یک عمل. درباره عبارت دوم که مربوط به عقد فضولی است نیز مراد از رضا به طور قطع رضای باطنی و طیب نفس است، زیرا به نظر فقیهان اجازه عبارت است از رضای باطنی ابراز شده به قول یا فعل، و سکوت نمی‌تواند وسیله مناسبی برای اعلام رضای باطنی باشد.

نتیجه

از مجموع مطالبی که در خصوص دیدگاه شیخ انصاری در خصوص کفایت طیب نفس و رضای باطنی مالک مطرح گردید این نتایج به دست می‌آید:

نخست اینکه برخلاف نظر اکثریت قریب به اتفاق فقیهان امامیه در معامله به مال غیر، چنانچه احراز شود که مالک هنگام معامله نسبت به آن رضایت داشته، آن معامله نافذ است و مصداق معامله فضولی شمرده نمی‌شود.

دوم، إذن، اجازه یا تنفیذ برخلاف آنچه ادعا شده است، از امور انشایی نیستند، بلکه جنبه اخباری و اعلامی داشته، وسیله‌ای متعارف برای کشف رضای باطنی شخص شمرده می‌شوند و از این جهت با رد که جنبه انشایی دارد متفاوت‌اند. بنابراین، چنانچه این رضای باطنی در واقع به هنگام انشای عقد وجود داشته باشد، همین امر در نفوذ و صحت معامله کافی است؛ هرچند عاقد فضول علم به رضای باطنی مالک نداشته باشد و حتی اگر بعد از انشای عقد، رضای باطنی مالک برای کسی کشف نشود.

سوم، در معامله به مال غیر، رضای باطنی مالک در صورتی می‌تواند در کنار إذن و اجازه سبب نفوذ معامله شود که هنگام انشای عقد بالفعل وجود داشته باشد. بنابراین، رضای تقدیری به این معنی که اگر مالک از وقوع معامله آگاه می‌شد به آن رضایت می‌داد، کافی نیست.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. امامی، سیدحسن، *حقوق مدنی*، ج ۱، (تهران: کتابفروشی اسلامیة، چ ۶ ۱۳۶۶).
۲. شهیدی، مهدی، *حقوق مدنی «اصول قراردادها و تعهدات»*، ج ۲، (تهران: عصر حقوق، چ ۱، ۱۳۷۹).
۳. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، *ترمیمولوژی حقوق*، (تهران: کتابخانه گنج دانش، چ ۶ ۱۳۷۲).
۴. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، *مجموعه محشای قانون مدنی*، (تهران: کتابخانه گنج دانش، چ ۲، ۱۳۸۲).
۵. کاتوزیان، ناصر، *حقوق مدنی «ایقاع»*، (تهران: یلدا، چ ۱، ۱۳۷۰).
۶. کاتوزیان، ناصر، *حقوق مدنی «قواعد عمومی قراردادها»*، ج ۲، (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۵).
۷. محقق داماد، سید مصطفی؛ قنواتی، جلیل؛ عبدی پور فرد، ابراهیم؛ وحدتی شبیری، سید حسن، *حقوق قراردادها در فقه امامیه*، ج ۲، (قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه با همکاری انتشارات سمت و مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، چ ۱، ۱۳۸۹).

ب) عربی

۸. احسائی، ابن ابی جمهور، *عوالی اللئالی العزیزیه*، ج ۱، (قم: دار سید الشهداء للنشر، چ ۱، ۱۴۰۵ ق).
۹. اردبیلی، احمد، *مجمع الفائدة والبرهان*، ج ۸، (قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ ۱، ۱۴۰۳ ق).
۱۰. اصفهانی، شیخ محمدحسین، *حاشیه کتاب المکاسب*، ج ۲، (قم: انوار الهدی، چ ۱، ۱۴۱۸ ق).
۱۱. انصاری، شیخ مرتضی، *المکاسب*، ج ۳، (قم: مجمع الفکر الاسلامی، چ ۱۰، ۱۴۲۹ ق).
۱۲. ایروانی، میرزا علی، *حاشیه المکاسب*، ج ۱، (تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ ۱، ۱۴۰۶ ق).
۱۳. حلی، حسن بن یوسف، *نهایه الاحکام*، ج ۲، (قم: مؤسسه آل البیت، چ ۱، ۱۴۱۹ ق).

۱۴. جبعی عاملی، زین‌الدین بن علی، *الروضه البهیه*، ج ۲، (قم: مجمع الفکر الاسلامی، چ ۲، ۱۴۲۶ ق).
۱۵. خراسانی، محمدکاظم، *حاشیه المکاسب*، (تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ ۱، بی‌تا).
۱۶. خمینی، سید روح‌الله، *کتاب البیع*، ج ۲، (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ ۱، ۱۴۲۱ ق).
۱۷. خویی، سید ابوالقاسم، *مصباح الفقاهه*، ج ۴، (بی‌جا: بی‌تا).
۱۸. خویی، سید ابوالقاسم، *دراسات فی علم الاصول*، ج ۴، (قم: مؤسسه دایره معارف فقه الاسلامی، ۱۴۱۹ ق).
۱۹. رشتی، میرزا حبیب‌الله، *کتاب الاجاره*، (بی‌جا: بی‌تا).
۲۰. طباطبایی، سید علی، *ریاض المسائل*، ج ۸، (قم: مؤسسه آل‌البتیت، چ ۱، ۱۴۱۸ ق).
۲۱. طوسی، محمدبن حسن، *المبسوط فی فقه الامامیه*، ج ۲، (تهران: المکتبه المرتضویه لاحیاء آثار الجعفریه، چ ۳، ۱۳۸۷ ق).
۲۲. عاملی، سید جواد، *مفتاح الکرامه*، ج ۱۲، (قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ ۱، ۱۴۱۹ ق).
۲۳. عاملی، محمدبن حسن حر، *وسائل الشیعه*، ج ۱۷، (قم: مؤسسه آل‌البتیت، چ ۱، ۱۴۰۹ ق).
۲۴. مروج جزائری، سید محمدجعفر، *هدی الطالب*، ج ۴، (بیروت: مؤسسه التاریخ العربی، چ ۱، ۱۴۲۸ ق).
۲۵. نایینی، شیخ محمدحسین، *منبه الطالب*، ج ۱، (تهران: المکتبه المحمدیه، چ ۱، ۱۳۷۳ ق).
۲۶. نایینی، شیخ محمدحسین، *فوائد الاصول*، ج ۳، (قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۱ ق).
۲۷. نجفی، شیخ محمدحسن، *جواهر الکلام*، ج ۲۲، (بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ ۷، ۱۴۰۴ ق).
۲۸. نوری طبرسی، میرزا حسین، *مستدرک الوسائل*، ج ۱۳، (بیروت: مؤسسه آل‌البتیت، چ ۱، ۱۴۰۹ ق).
۲۹. همدانی، رضا، *حاشیه کتاب المکاسب*، (قم: محقق، چ ۱، ۱۴۲۰ ق).
۳۰. یزدی، سید محمدکاظم، *حاشیه المکاسب*، ج ۱، (قم: مؤسسه اسماعیلیان، چ ۲، ۱۴۲۱ ق).